**دیالوگ درون/ تحلیلی بر مکبث و تاملات اخلاقی او از دیدگاه هانا آرنت**

**کلر جی. گریگوری**

**مهیمن، حمزه**

«هانا آرنت»در مقاله خود تحت عنوان«تفکر و ملاحظات اخلاقی»با مطرح کردن این مسئله که‏ شر فرومایگان-رایج‏ترین نوع شر-ممکن است، مستقیما ناشی از عدم به کارگیری عقل باشد، رویکردی جالب توجته به مسئله شر دارد.اگر آرنت‏ در سخنی که می‏گوید محق باشد،باید بگوییم عقل‏ می‏تواند بهترین عامل خنثی‏کننده برای شر باشد. پس اگر فرد و جامعه چگونه فکر کردن را یاد بگیرند، در مقابل خطرات شر ناشی از عدم به کارگیری عقل، مصون خواهند بود.او از این حد پا را فراتر نهاده‏ می‏گوید:چه بسا عقل زمینه‏ای فراهم کند که حتی‏ اگر اوضاع کاملا به ضرر شخص هم باشد،او در قضاوت‏ خود به جای رفتن به طرف شر و زشتی،خیر و زیبایی‏ را انتخاب کند.این مقاله درصدد است با مطرح کردن‏ یک مثال از این‏گونه شر(شر ناشی از عدم به کارگیری‏ عقل)با اشاره به کشته شدن دانکن توسط مبکث‏ در نمایشنامه مکبث،در رویکرد خود نشان می‏دهد که‏ چگونه این داستان نقاط ضعف و قوت نظریه آرنت را روشن می‏سازد.استفاده از«مکبث»محدود به طرح‏ جنبه‏های خاصی از این نمایشنامه است که به بحث‏ اخلاقی ما مربوط می‏شود.پس از آن در مورد این‏که‏ چگونه نظریه آرنت به قتل دانکن ربط پیدا می‏کند، تحلیلی به دست داده خواهد شد.

کلر جی.گریگوری

آرنت در مقاله«تفکر و ملاحظات اخلاقی»خود اشاره‏ گذرایی به ارتباط موجود بین«آیشمن»(مثالی که از شر فرومایگان در نظر دارد)و مکبث دارد.او اعمال شر«آیشمن» را با سه شخصیت شکسپیری یعنی«ایاگو»،«مکبث»و «ریچارد سوم»مقایسه می‏کند و معتقد است که آیشمن‏ برخلاف سه شخصیت مذکور آدم شروری نیست و تنها نقص‏ او ناتوانی در استفاده از عقل است.به‏هرحال در تفسیری که‏ در این‏جا ارائه خواهد شد،خواهیم دید که مکبث لا اقل از آن‏ جهت که به سادگی متقاعد می‏شود،راه شر بهترین راه است، نه تنها متفاوت با«آیشمن»نیست،بلکه به او بسیار شبیه هم‏ هست.

به‏طور خلاصه داستان از این قرار است که مکبث‏[توسط خواهران جادوگر]باخبر می‏شود که به زودی شاه خواهد شد. این اتفاق او را مهیا می‏سازد تا به پیشنهاد لیدی مکبث در خصوص کشتن شاه دانکن در خواب و به دست گرفتن،امور پاسخ مثبت دهد.مکبث با«وجدان»خویش کلنجار می‏رود ولی سرانجام مرتکب جنایت می‏شود.پس از آن ندایی سراسر وجود او را فرا می‏گیرد،«دیگر نخوابید،مکبث خواب را کشته‏ است.»

سؤالی که از خلال تفکر اخلاقی مکبث مطرح می‏شود،این‏ است که آیا عقل می‏تواند به عنوان یک وزنه مطرح باشد و افعال ما را شکل دهد یا این‏که لا اقل در مورد مکبث از تاثیرگذاری بر افعال عاجز بوده و آنچنان که آرنت می‏گوید در مواردی که به زیان شخص است،نمی‏تواند او را به راه درست‏ رهنمون شود.

هرچند در تحلیلی که از تامل اخلاقی مکبث ارائه خواهد شد،خواهیم دید که این مسئله مسکوت گذاشته شده ولی‏ نباید فراموش کرد که این برش خاص از تفکر اخلاقی در یک‏ زمینه دراماتیک اتفاق می‏افتد.به این معنا که از چارچوب‏ یک داستان به گفتمان ما راه پیدا کرده است.چه بسا این‏ مسئله باعث شود گروهی فکر کنند تفکر اخلاقی مذکور از تجربیات روزمره‏ای که ما معمولا برای فهم تاملات اخلاقی‏ انتخاب می‏کنیم،دور افتاده است.با این وجود با اندکی تامل‏ متوجه شباهت پنهان و موقعیت دراماتیک مکبث و زندگی‏ روزمره خواهیم شد.

حوادث روزمره‏ای که ما به عنوان مثال‏هایی از تاملات‏ اخلاقی مدنظر قرار می‏دهیم،هم همچون یک داستان بر ما ظاهر می‏شوند.

پرده اول مجلس هفتم با تاملات مکبث آغاز می‏شود؛ در واقع حدیث نفس او.مکبث جوانب عمل قتل را بررسی‏ می‏کند.این عمل پس از مواجهه با خواهران جادوگر(خواهر جادوگر که در حضور مکبث پیش‏بینی کردند او شاه خواهد شد)به ذهن او خطور کرده بود و لیدی مکبث آن را صریحا مطرح کرد.در حال حاضر آنچه پیش از هر چیز موردنظر اوست،پیامدهای این عمل است.اگر این کار به یکباره شدنی‏ می‏بود و به انجام می‏رسید،اگر این خونریزی پیامد دلخواه‏ را به بار می‏آورد...کارها را همین جا نیز داوری هست،آن‏که‏ سرمشق خونریزی می‏کند همان سرمشق،روزی گریبان او را می‏گیرد و وی را به همان بلا دچار کند.

اگر با انجام عمل همه چیز تمام می شد یا دقیق‏تر بگوییم‏ اگر عمل فقط پیامدهایی را که مطلوب فاعل است می‏داشت، نه هیچ پیامد دیگری،بی‏هیچ تردید هر عملی به سرعت انجام‏ می‏شد.اگر می‏توانست دانکن را بکشد و شاه گردد و هیچ‏ پیامد نامطلوبی از این عمل حاصل نمی‏شد،این فکر را به‏ سرعت عملی می‏کرد.«اگر این کار به یکباره شدنی بود و به انجام می‏رسید»موقعیتی خیالی را به تصویر می‏کشد که‏ مکبث بر موقعیت کنونی ترجیح می‏دهد،اما او اکنون عمل را در پیش چشم خویش دارد،اما نه صرف عمل بلکه تبعات آن‏ را.مکبث در بررسیع مل خود به اولین چیزی که پی می‏برد این است که اعمال خاصیت بازتابی دارند.می‏گوید هر عملی‏ دامنگیر فاعل آن می‏شود.او اعلام می‏دارد که«اگر سرمشق‏ خونریزی کنیم،همان سرمشق روزی گریبان ما را می‏گیرد و ما را به همان بلا دچار می‏کند».مکبث در این مرحله تصدیق‏ می‏کند که هر علی تبدیل به یک الگو می‏شود.انجام دادن‏ یک عمل به منزله اعلام این مطلب است که این عمل ارزش‏ این را دارد که انجام شود و اعلام ارزشمندی یک عمل یعنی‏ این‏که دیگران هم ممکن است و حتی موظفند آن را انجام‏ دهند.

به یک معنا مکبث برای یک جمله امری مقدمه‏ای فراهم‏ می‏آورد،هرکس با انجام عمل،به میل و اراده خویش از یک‏ سو آن عمل را به دیگران تجویز می‏کند و از سوی دیگر به آن‏ ارزش می‏دهد.او سخن«سارتر»را تکرار می کند«هر شخصی‏ با انتخاب خود برای بشریت انتخاب می‏کند».هرچند مکبث‏ مسئله را به نحو عمیق تحلیل نمی‏کند،ولی به‏هرحال به یک‏ معنا در همان مسیری حرکت می‏کند که بعدها کانت در عقل‏ عملی و اگزیستانسیالیست‏ها در اخلاق خویش دنبال کردند.

بدون هیچ نیازی به نظرگاه خود کانت،با استفاده از ملاحظاتی نظیر ملاحظات مکبث می‏توان جملات اخلاقی‏ تحکمی او را توجیه کرد.عمل کردن به تکلیف تحت چنین‏ ملاحظاتی-چنان‏که کانت می‏گوید برای این‏که یک عمل‏ ارزش اخلاقی داشته باشد باید صرفا برای انجام تکلیف به‏ سوی آن رفت-چیزی بیشتر از انجام آن به خاطر صرف تکلیف است.انجام تکلیف به معنای برکنار بودن از تبعاتی‏ است که با انجام یک عمل‏[به‏طور ضمنی‏]به دیگران تجویز می‏کنیم.پشتوانه فرامین عقل عملی تنها عقلانی بودن آن‏ها نیست.عقل عملی ارائه‏کننده معیاری مطمئن برای پرهیز از اثرات جانبی یک عمل است.هر عملی به محض این‏که به آن‏ فکر کردیم به عمل منتهی نمی‏شود.نه تنها هر عمل تبعات‏ مستقیم خود را دارد،بلکه به اعمال مشابه خود نیز اعتبار می‏دهد.در این مرحله به نظر مکبث انجام یک عمل به منزله‏ تجویز آن است هم به دیگران هم به خود.همسویی سخن‏ مکبث با نظرات سارتر و عقل سلیم در این‏جا کاملا مشهود است.سارتر نیز به ما می‏گوید عمل یک شخص،دلیلی است‏ بر خوبی آن و با انجام هر عمل توسط شخص آن عمل تبدیل‏ به یک ارزش انسانی می‏شود.

در این‏جا ملاحظه اخلاقی دوم خود را نمایان می‏کند:«او در این‏جا از دو جهت آسوده خاطر است»صرف نظر از این‏ مشکل که ارتکاب اعمال جنایت‏آمیز،اعمال جنایت‏آمیز از نوع خود را اعتبار می‏بخشند،مشکل دیگری که مکبث با آن‏ مواجه است،«اعتماد»است.

هرچند رشته‏های اعتماد در زمینه‏های مختلف به طرق‏ گوناگون قابل فهم‏اند.مکبث در این‏جا وظیفه‏ای اخلاقی‏ را که ناشیاز تبعات بالفعل عمل موردنظر اوست تصدیق‏ می‏کند.به عنوان«خویشاوند و فرمانبردار»و به عنوان‏ میزبان،مکبث این وظیفه را احساس می‏کند که باید از شاه‏ حمایت کند و به او کمک رساند.او در این‏جا مسئولیتی را که‏ در هر تصمیم‏گیری بر اعمال بشر سایه می‏افکند،تشخیص‏ می‏دهد.اصل خویشاوندی،سامانه اجتماعی و میهمان‏نوازی‏ در سرتاسر تاریخ جامعه بشری رسوخ کرده است.اصل‏ خویشاوندی لازمه بنیادی‏ترین لوازم فرهنگ انسانی و متضمن بقای نسل است.اگر پیوندهای خویشاوندی از هم‏ بگسلد کسی نخواهد بود تا از کودک نگهداری کرده و او را اجتماعی کند.هر پیوند اجتماعی دیگر بر این مبنا استوار است.

موجودیت تمام گروه‏های اجتماعی وابسته به وفاداری‏ اعضای آنهاست.سیستم‏های اجتماعی نمی‏توانند بدون‏ وفاداری پابرجا بمانند.همچون خویشاوندی،اعتماد نیز بنیان‏ هر ساختار اجتماعی است.

خویشاوندی،فرمانبرداری و میزبانی،همه بیانگر نوعی‏ رابطه اعتمادآمیز هستند،مکبث دو تای اول را در یک مرتبه‏ قرار می‏دهد و آن دیگر را از باقی جدا می‏کند.او می‏گوید: «اول این‏که...من خویشاوند و فرمانبردارم...و از همه‏ گذشته...میزبان او».به یک معنا در جایگاه میزبان بودن‏ بیانگر رابطه‏ای است که از تمام فرهنگ‏ها و همه روابطی که‏ در بالا ذکر شد در می‏گذرد.دلیل این امر آن است کسی به هنگام‏ تولد بر سر خویشاوند بودن با فلان شخص توافقی نکرده باشد یا تعهدی نداده باشد که زیر دست کسی باشد،اما این‏که شما کسی را به خانه خود راه دهید نه امری مربوط به سرنوشت‏ بلکه ایجاد یک رابطه اعتمادآمیز آزادانه با طرف مقابل است. همان‏طور که می‏بینید مکبث در این‏جا مسئله اعتماد را در وسیع‏ترین دامنه خود به پیش می‏کشد و آسوده خاطر بودن‏ از دو جهت که منجر به آرامش خاطر دانکن،می‏شود از یک‏ سو با روابط نزدیکی در ارتباط قرار می‏گیرد که فرد انتخابگر آن نیست ولی بنیان زندگی بشر بر آن استوار است و از طرفی‏ بیانگر آن نوع رابطه‏ای است که هرکس با اعتماد ضمنی‏ نسبت به حسن نیت شخص مقابل در آن قرار می‏گیرد.

به نظر مکبث‏[البته مکبث ابتدای نمایشنامه‏]هیچ عملی در خلا انجام نمی‏گیرد.هر عملی تبدیل به یک تجویز به دیگری‏ می‏شود.ما هیچ گاه در سوبژکتیویته محض رفتار نمی‏کنیم. به خاطر این‏که ما هیچ‏گاه«خود تنها»نیستیم.در هیچ زمانی‏ صرفا برای خود عملی انجام نمی‏دهیم.ما بی‏هیچ تردیدی‏ همیشه یک طرف از یک رابطه‏ایم.رابطه خویشاوندی،دولت‏ مردم و...اعتماد به چیزی نیست که آن‏جا ایستاده باشد و ما تصمیم بگیریم خود را درگیر آن بکنیم یا نکنیم.انتخاب‏های‏ ما بیانگر نوع پاسخی است که ما به روابط اعتمادآمیز موجود در اجتماع خود می‏دهیم؛جامعه‏ای که ما جزئی از آن هستیم‏ و هرگز قادر نیستیم خود را از آن جدا محسوب کنیم.

در گفت‏وگویی که با لیدی مکبث دارد،مکبث نتایج تاملات‏ خود را این‏گونه اظهار می‏دارد:«در این کار بیش از پیش‏ نخواهیم رفت»ظاهرا عقل کارساز بوده است.او همه جوانب‏ را سبک و سنگین کرده و در نهایت به آن تصمیمی رسیده‏ که به نظر ناظران بهترین تصمیم ممکن است.چه اتفاقی‏ خواهد افتاد.در این نقطه می‏توانیم نمایش را متوقف کنیم‏ و از کسی که برای اولین بار آن را می‏بیند،بپرسیم:«مکبث‏ چه خواهد کرد».به نظر می‏رسد که او خود را متقاعد کرده‏ باشد.اکنون می‏بینیم که مکبث در توضیحی که برای لیدی‏ مکبث می‏دهد هیچ کدام از این استدلال‏های اخلاقی را مطرح‏ نمی‏کند و به این اکتفا نمی‏کند که بگوید شاه دانکن نسبت‏ به او بسیار لطف داشته و او خودشنامی را که در نتیجه انتصاب‏ اخیر در میان مردم از هر سنخ کسب کرده از دست نخواهد داد.تفاوت بین تاملات اولیه مکبث و توضیحی که به لیدی‏ مکبث می‏دهد،مثال خوبی است از تفاوت بین استدلالی‏ که فرد نزد خود می‏کند و استدلالی که در نزد دیگران ارائه‏ می‏دهد.به عبارت دیگر تفاوت بین دیالوگ درونی و شرحی‏ که از نتایج آن دیالوگ به دیگران داده می‏شود.

لیدی مکبث در این‏جا نقش یک طرف گفت‏وگو را بازی‏ می‏کند.می‏توان در این‏جا او را هم از طرف گفت‏وگوی درونی‏ فرض کرد و هم طرف گفت‏وگوی خارجی.به‏هرحال او در این بحث اخلاقی ندای مقابل است.او می‏پرسد:

تو را چه بیمی است از آن‏که در کردار و دل به دریا زدن، همان باشی که در آرزو کردن؟تو هم خواهان داشتن آن‏ چیزهایی که ارجش می‏گذاری و زیب زندگی‏اش می‏شماری‏ و هم گرامی داشتن ترس خویش و با ترس روزگار گذاشتن.

لیدی مکبث آنچه را که در تامل اخلاقی مکبث در ابتدای‏ نمایش شروع شده بود،ادامه می‏دهد.تامل ناب اخلاقی به‏ سادگی فرو نمی‏نشیند.فکر کردن به تبعات عمل و ساختار روابط باعث نمی‏شود که«آرزوهای دور و دراز»عرصه را ترک کنند.آرزوها دوباره سر بر می‏آورند.شاید چیزی بیش‏ از عقل لازم باشد تا سلطه آن‏ها را پایان بخشد:

«آیا جرئت نداری خودت قدم پیش بگذاری؟آیا از انجام‏ اعمال تهورآمیزی که لازمه رسیدن به هدف است هراسانی؟» این‏گونه سخن گفتن بسیار برای ما حائز اهمیت است،زیرا بسیار شبیه به ارشادهایی است که از سوی دوستان به ما می‏شود:«شجاع باش،برو جلو به آرزوهایت جامه عمل‏ بپوشان.خود را از آنچه آرزو می‏کنی پنهان مکن،بر ترس‏ خود غلبه کن.»چگونه باید بین آن تحریک به عملی که از جانب خود فرد است«برای پیروز شدن»و تحریک لیدی‏ مکبث تمایز قائل شد؟آیا اساسا تمایزی هست؟

در این جاست که می‏بینیم پارادوکس‏ها و دوراهی‏های‏ اخلاق صرفا با توسل به عقل حل نمی‏شود.من معتقدم آرنت با قول به این‏که عقل مستقیما در اعمال موثر است،دچار اشتباه‏ شده است.برای این عقیده دلیل موجه دارم.آن نوع تامل‏ عقلی که مد نظر خانم آرنت است،گویا در خلا به پیش می‏رود. آرنت به این سخن سقراط اشاره می‏کند که هرکس باید با خودش دوست باشد.نیاز به دسوتی ما را بر آن می‏دارد که‏ در هماهنگی با خویش به عقل متوسل شویم.با این وجود باید بگویم که دیالوگ درونی اگر صرفا با ابراز عقل به پیش‏ رود محکوم به شکست است،طرح پارادوکس‏های اخلاقی‏ به نحو عقلی تنها یک وجه از قدرت آن‏ها را بر ما آشکار می‏سازد.ذهن آنچنان که پراگماتیست‏ها می‏گویند شامل‏ بخش‏های احساسی،خواست و عقلی است.تفکر اخلاقی که‏ صرفا با توسل به عقل کار خویش را به پیش برد،سریعا در مقابل قدرت احساس،آرزو،اراده و ترس کمر خم می‏کند. استدلال عقلانی مکبث با خود تنها در دیالوگ درونی جدای از احساس و خواست،نیرومند ظاهر می‏شود.«مهمیز»واقعی و موثر برای اراده در جنبه احساسی استدلال مخالف که از سوی‏ لیدی مکبث ارائه شده خود را نشان می‏دهد.

استدلالات لیدی مکبث،مکبث را به عمل وادار می‏کنند. آن‏ها اثر تلاش‏های اولیه مکبث در تاملات اخلاقی را خنثی‏ می‏کنند.معمولا وقتی چنین تغییراتی منجر به وجود آمدن‏ تهور در فرد می‏شوند و او را به عملی که نیاز است او انجام‏ دهد،وا می‏دارند،در فرد شعفی حاصل می‏شود.تفاوت بین‏ تحسین و سرزنش احتمالا در سنجشی که فرد از عمل خود دارد،نهفته است.در بسیاری از مواقع شخص به خاطر ترس از انجام اعمال خطیر باز می‏ماند.آیا تفاوت ساختاری بین فرآیند تفکر تا عملی که منجر به فعالیت می‏شود و آن فرآیند تفکر تا عملی که به انجام یک عمل منتهی نمی‏شود،وجود دارد؟آیا این سخن درست است که اغلب شخصی که مجبور به اتخاذ یک تصمیم بسیار مهم در زندگی‏اش می‏شود،هیچ مهمیزی‏ ندارد تا بر اراده خویش فرو کوبد؟عقل مکبث به او می‏گوید دلایلی که علیه انجام جنایت هست قوی‏تر از دلایل موافق‏ است.آیا او می‏تواند به عقل خود اعتماد کند؟لیدی مکبث به‏ او می‏گوید که نمی‏تواند.این صحنه نشان می‏دهد که قبل از اتخاذ هر عملی لا اقل سه عامل در کار موثرند:

1-عقل یا تفکر

2-آرزو یا احساس

3-ارشاد دیگران

هنگامی که مکبث در خلوت خود فکر می‏کند،در جنگی که‏ بین آرزو و عقل در می‏گیرد،عقل پیروز میدان‏ است.ارشاد دیگران یا ندای استدلال اشخاص‏ دیگر که در آن ارتباط بین عقل و آرزو برقرار است،بر نتایج حاصل از تامل شخصی مکبث‏ در خصوص عمل پیروز می‏شود.به‏هرحال‏ چه بسا وقتی شخصی تنهاست و طرف‏ مباحثه‏ای با خود ندارد،همین ندای ارشاد از درون خود شخص برخیزد.مکبث شروع‏ به بحث با لیدی می‏کند.او این‏گونه‏ شروع می‏کند:

من دل آنچه را از دست مرد،برمی‏آید دارم. اما آن‏که دل بالاتر از آن را داشته باشد،مرد نیست.

در این‏جا می‏توان قدرت استدلال مخالف در بحث اخلاقی را دید.لیدی مکبث نکته به نکته ایرادات مکبث را پاسخ می‏دهد و قدم‏به‏قدم او را به موضعی مخالف موضع اولیه‏اش نزدیک‏ می‏کند.نخستین پاسخ لیدی مکبث به‏طور اخص در جواب‏ این ادعا این است که«من دل هر چیزی را دارم».

لیدی مکبث یادآوری می‏کند این مکبث بود که نخست‏ بحث از این عمل را شروع کرد.این سخن نه کاملا درست‏ است و نه کاملا غلط.در حقیقت مکبث،زنش را از پیش‏بینی‏ خواهران جادوگر آگاه کرد.پیش‏بینی،مکبث را با امکانات‏ موجود در پیش رویش آشنا کرد!و در جواب این پیشنهاد که باید به کشتن دانکن به سرنوشت کمک کرد،مخالفتی‏ از خود نشان نداد.با این وجود لیدی مکبث بود که بدون‏ پیشنهاد مکبث نقشه کشتن دانکن را کشید.پرواضح است‏ که قسمت‏های اولیه نمایش،نشانگر تمایل مکبث به شنیدن‏ ندای آرزوهاست و چنان‏که می‏بینیم مکبث بدش نمی‏آید، چاره‏ای بیندیشد تا تاج سلطنت را که خواهران جادو به او قول داده بودند،به چنگ آورد.از سوی دیگر به راهی فکر می‏کند که مستقیما به تاج سلطنت ختم می‏شود و در صدد است که مکبث را تحریک کند تا نقشه‏هایش را عملی سازد.او از همان ابتدا نقش نفس اماره را باز می‏کند.

و این‏گونه است که عقل وقتی که به شر معطوف می‏شود، تغییر چهره می‏دهد.آیا ما می‏توانیم آنچنان که آرنت درصدد است بگوییم تفاوت بین عقل معطوف به هلاک آدمی و عقل‏ معطوف به خیر را تشخیص می‏دهیم.لیدی مکبث سخن‏ خود را به یک تشبیه ختم می‏کند.او می‏گوید:حتی اگر کاری‏ که مکبث می‏خواهد انجام دهد همچون کشتن یک کودک‏ در سینه مادرش بود،او این کار را انجام می‏داد.باز می‏بینیم‏ ساختار برهان تحریک‏آمیز است.استفاده از یک تشبیه قوی‏ و استدلالی که به هدف تحریک شخص به عمل فراهم شده‏ به راحتی می‏تواند با هر دیدگاه اخلاقی یا غیر اخلاقی همراه‏ شود.لزومی ندارد که شخص برای تحریک‏آمیز بودن،واحد شرایطی باشد.البته داستان‏هایی که ما تعریف می‏کنیم، چه از زندگی روزمره باشد و چه از تاریخ ادبیات،اغلب حاوی‏ نکته‏ای اخلاقی است.اغلب خیر پیروز می‏شود.شر آن‏چنان‏ در پوشش ظاهر می‏شود که ما ممکن است فراموش کنیم، شر خواهان آن است که آنچنان که در کتاب مقدس آمده‏ «همچون فرشته‏ای نورانی»ظاهر شود.مکبث پیش از این با استدلالات خود متقاعد شده بود که نباید مرتکب عملی شود که از نظر ناظران شر محسوب می‏شود.اکنون استدلالات‏ تحریک‏آمیز با قدرت به راه دیگری می‏روند.

سخنان لیدی مکبث به حدی تحریک‏آمیز بوده که در نهایت مکبث رو به او کرده و می‏گوید:«اگر در این کار ناکام‏ بمانیم چه؟»در این نقطه می‏بینیم که در کارزار تفکر اخلاقی‏ میدان جنگ عوض شده است.او از موضع سرسختانه«در این‏ کار بیشا ز این پیش نخواهیم رفت»به مسئله عملی موفقیت‏ متوجه شده است.از ابتدا تاکنون عقل عملی به معنای دقیق‏ کلمه دغدغه اصلی مکبث بوده است.در نخستین حدیث‏ نفسی که با خود داشت،متوجه تبعات بالفعل عمل خود بود و اکنون نیز چنان‏که می‏بینیم به همان مسئله بازگشته‏ است.همچنان که خواننده نیز ممکن است حدس زده باشد، شجاعت بر قدرت آرزوهای مکبث افزوده تا حدی که اکنون‏ به راحتی می‏تواند استدلال‏های اخلاقی را از مغز او بیرون‏ بریزد.ممکن است با خود گفته باشد،من باید شجاع باشم و قدرتمندانه عمل کنم تا آنچه را می‏خواهم به دست آورم،اما هنوز جای شک است.اگر ناکام ماندیم آنگاه چه؟اگر مکبث‏ در این کار شکست بخورد،تمام افتخاراتی را که اخیرا کسب‏ کرده از دست خواهد داد.حتی اگر موفق به کشتن دانکن‏ شود ولی اگر در صحنه جنایت گرفتار آید باید تبعات عملش‏ را بچشد.لیدی مکبث در این صحنه اثبات می‏کند که مشاور خوبی است.او قبلا نقشه را کشیده است:

ما نتوانیم؟تو کمر به این کار ببند تا ببینی که می‏توانیم.

سپس نقشه بی‏نقص خود را برای عملی کردن فکرش ارائه‏ می‏کند.مکبث نیز آهسته‏آهسته از مواضع اولیه‏اش(در این‏ کار بیش از این پیش نخواهیم رفت من جرات انجام هر کاری‏ را دارم)به آن‏جا می‏رسد که با صدای مستاصل فریاد بزند: اگر ناکام بمانیم چه؟درن هایت به بی‏نقص بودن نقشه لیدی‏ مکبث اعتراف می‏کند و اذعان می‏دارد که تهور و شجاعت‏ برنده عرصه است.

جز پسر مزای که سرشت ناترس را جز نرینه‏ آوردن نشاید

مکبث این گفت‏وگو را با شرکت جستن در تشبیه لیدی مکبث‏[کشتن فرزند در سینه‏ مادرش‏]به پایان می‏رساند.(بحث در خصوص‏ قتل دانکن حاوی یک سری پیش‏فرض‏ها در رابطه با قدرت‏های موجود بین زن و مرد است. نخستین مثال از این پیش‏فرض‏ها این است‏ که لیدی مکبث از ارواح می‏خواهد که او را مرد کنند تا به این وسیله بدون پشیمانی خاص زنان، کار خویش را عملی سازد).

به نظر می‏رسد تفکر پیش از عمل،در پایان‏ پرده اول پایان یافته باشد.

مکبث می‏گوید:

من آماده‏ام و اندام به اندامم را همچون زه‏ کمان از پی این کار گران،می‏کشم.

اکنون می‏توانیم ببینیم که چگونه عقیده‏ آرنت در مورد عقل در رابطه با پارادوکسی که‏ مکبث با آن روبه‏رو شده عمل می‏کند.بنابر قول آرنت،عقل«تمایزی در هویت ما ایجاد می‏کند که در خود آگاه خود را نشانی می‏دهد. این دیالوگ دو نفر در یک نفر وقتی به نحو عالی عمل می‏کند که در نهایت به یک هماهنگی ختم شود».

عقل واقعا چه می‏کند؟به نظر می‏رسد تفکر یک نوع دیالوگ‏ درونی است که بسیار به دیالوگ‏های بیرونی شبیه است.اما چگونه ممکن است ما دیالوگی با خود ترتیب دهیم؟آرنت با ذکر سخنی از سقراط که در گرگیاس آمده،درصدد است‏ پاسخی به این سؤال بدهد.در آن‏جا سقراط خطری را گوشزد می‏کند که برطبق آن«من به عنوان یک شخص واحد ممکن‏ است در هماهنگی با خود نباشم».در هماهنگی نبودن به‏ هر حال مستلزم بیش از یک نفر بودن است.بنابراین تفکر آنچنان که آرنت می‏گوید بدین معناست که در خود آگاه خود، دو هویت را به وجود آوریم.به عبارت دیگر ایجاد«دو هویت‏ در یک هویت».

آرنت(تحت تاثیر سقراط)به ما می‏گوید،اگر قرار است‏ این«دو هویتی در عین یک هویتی»تفر نام گیرد باید به‏ هماهنگی بینجامد.تشخیص یک عامل شرور در یک جامعه‏ یا حتی در یک خانه بسیار مشکل است ولی حد اقل شخص‏ می‏تواند به داخل اتاقی پناه برد و در را ببندد.اما اگر عامل شر در درون آدمی باشد باید به کجا پناه برد؟صحنه‏ای از مکبث‏ که در حال حاضر مشغول بحث و بررسی آن هستیم،لا اقل‏ آن‏گونه که تماشاگر می‏بیند نمونه‏ای از آن نوع تفکر است که‏ به شکست می‏انجامد.مکبث در یک حرکت دوری از آن‏جا شروع می‏کند که باید با جدیت تمام تبعات عمل را در نظر آورد.سپس به آن‏جا می‏رسد که نباید مرتکب عمل شود و در نهایت نتیجه می‏گیرد که باید آن کار را انجام دهد.

سراسر این فرآیند در زمینه عقل اتفاق می‏افتد.ابتدا در یک دیالوگ درونی مکبث همه دلایل مخالف کشتن دانکن‏ را بررسی می‏کند.سپس در گفت‏وگو با لیدی مکبث-که‏ می‏توان همچون دیالوگی درونی به آن نگریست-از فضایل‏ شجاعت و مرد عمل بودن استفاده می‏شود تا در تصمیم خود قوی دل گردد.چه تفاوت‏هایی بین این دو برهان می‏توان‏ تشخیص داد؟عقل در دیالوگ درونی که مکبث با خود دارد اولا به تبعات عمل او توسل می‏جوید-بالاخص آن‏گونه‏ تبعاتی که متوجه خود فاعل است.ثانیا خاصیت الزام‏آور اعتماد در ظهورات مختلف آن را گوشزد می‏کند و ثالثا بر ارزش ذاتی دانکن و به‏طور کلی تمام کسانی که ممکن‏ است در نتیتجه تاثیر عمل مکبث متضرر شوند تاکید می‏کند.

بنابراین عقل همه نتایج و تبعات اجتماعی و شخصی عمل‏ مکبث را در نظر می‏گیرد.برهان مخالف از جانب لیدی مبکث‏ در دو سطح عمل می‏کند.در درجه اول از فضیلت شجاعت‏ استفاده می‏کند که به نظر مکبث بسیار حائز اهمیت است. در درجه دوم با استفاده از تشبیه‏[تشبیه کشتن دانکن به‏ کشتن کودک در آغوش مادرش‏]و فضیلت شجاعت درصدد است که آتش آرزوها را شعله‏ورتر سازد.عقل تبعات عمل را برمی‏شمرد تا از شدت وحدت آرزوها بکاهد،ولی در مقابل‏ استدلال لیدی مکبث می‏خواهد بر آن شدت وحدت بیفزاید. ولی با این وجود این تفاوت نمی‏تواند،متمایزکننده عمل‏ خلاقی از غیر اخلاقی باشد.به نظر می‏رسد که دو چیز هست‏ که این دو را از یکدیگر متمایز می‏کند.تفاوت در آرزوی‏ موردنظر و تبعات عمل.

در واقع آنچه استدلال‏ها بر سرش دعوا می‏کنند، «آرزو»است.از یک سو مکبث راهی پیدا می‏کند تا نیروی آن را کاهش دهد یا به عبارتی آتش آن را سرد کند تا بتواند با آرامش تصمیم‏گیری کند و از طرف دیگر لیدی مکبث درصدد است با استفاده‏ از آرزو و غرور،مکبث را به عمل وا دارد.آیا آرزو در این‏جا شر است؟آیا در نهایت برای خواباندن غائله‏ باید آرزوها را سر جایشان نشاند؟این مفاهیم چقدر گول‏زننده هستند.آرزو هم می‏تواند خوب باشد و هم بد.صرفا با در نظر آوردن خود«آرزو»نمی‏توان‏ در مورد آن قضاوت کرد.باید ببینیم در هر مورد چه عملکردی دارد.دنبال کردن«آرزو»به تبعاتی‏ ختم می‏شود که به شدت از نظر مکبث نامطلوب و حتی اشتباه است،مثل روز روشن است که کشتن‏ شاه عمل نادرستی است.

تبعات در نظر گرفته شده در دو استدلال‏ (استدلال لیدی مکبث و مکبث)به دو گروه تقسیم‏ می‏شوند:مکبث تبعات عمل را از چشم‏انداز وسیع می‏نگرد،نسبت به خودش،نسبت به قلمرو ارزش‏های کلانی که اساسا خود زندگی بر آن‏ استوار است.ولی لیدی مکبث فقط یک مجموعه‏ از تبعات را می‏بیند،آیا آنچه ما عقلا می‏دانیم از آن ماست‏ را اکنون به دست خواهیم آورد یا خیر؟بنابراین تفاوت دو استدلال در دو چیز است:

1-انگیزه‏ای که حاکم بر دو استدلال است.

2-تبعاتی که هر دو(مکبث و لیدی)پیش روی می‏نهند تا راهنمای آن‏ها در سیر تامل باشد.

تفاوت در نحوه تفکر،منجر به تفاوت در قضاوت می‏شود. تفکر مکبث وقتی او کلاهش را قاضی کرده و به تنهایی در مورد ملاحظات اخلاقی می‏اندیشد،بسیار به آن هماهنگی‏ مدنظر آرنت نزدیک است(آن هماهنگی که آرنت به تاسی‏ از سقراط معتقد است می‏تواند عقل را به قضاوت درست‏ برساند).

تفکر لیدی مکبث حول یک محور می‏چرخد و آن محور غایتی است که به نظر خوب می‏آید،ولی در مقابل سؤالاتی‏ که از ساختار و طبیعت وجودیش می‏شود،تاب مقاومت‏ ندارد.تفکر و قضاوت شانه به شانه در شکل دادن به تصمیم‏ اخلاقی مکبث به پیش می‏روند.

آرنت معتقد است:«توانایی ما در قضاوت،در تمییز صحیح‏ ازغ لط،زیبا از زشت«،در برهه‏های خاصی از زندگی گویای‏ میزان هماهنگی درونی ما در جریان تفکر است.

غایتی که آرنت در نظر دارد،ورای از هم گسیختگی اهداف‏ و غایاتی است که به شر فرومایگان می‏انجامد.عقل ممکن‏ است همه آن اطمینان‏های ظاهری را که منجر به پیشبرد کار عامل شر در فرد فاقد عقل می‏شود،ازمیان بردارد،اما چیزی‏ بیش از آن لازم است.خیر چه می‏شود؟

خیر مشکل اساسی نظریه آرنت است.این مسئله برای‏ نظریه سقراط که در واقع پیشرو نظریه آرنت محسوب می‏شد، نیز مشکل‏ساز است.خیر نمی‏تواند مبتنی بر مجموعه‏ جدیدی از قوانین یا شیوه بیان و رفتار جدید شود که شرایط جهان معاصر با متفکر را در نظر بگیرد.آنچنان که در نظریه‏ سقراط شاهد آن هستیم،زندگی بررسی شده و آن نوع‏ خاص از شیوه به کارگیری عقل که لازمه چنین زندگی است، هرگونه قانونی از این دست را از میان نخواهد برد.به نظر آرنت تنها چنین شیوه فکر کردنی است که راه را برای قوه‏ قضاوت مهیا می‏کند.اما سؤال این است که این قوه چگونه‏ عمل می‏کند.این سؤال ورای حوزه مقاله خانم آرنت است‏ با این وجود در قسمت سوم از مقاله موردنظر و نیز در قسمت‏ پایانی اشاره‏هایی به آن قابل مشاهده است.

هماهنگی مورد نیاز برای کارکرد درست دیالوگ عقلی‏ (دیالوگ دو در یک)از طریق قضاوتی که شخص به عمل‏ می‏آورد،منتهی به نتایج خارجی می‏شود.لازمه تمییز درست از غلط و یا-آنچنان که آرنت می‏گوید-زیبا از زشت،حفاظنت از برقرار کردن این هماهنگی درونی است‏ که عقل برای عملکرد صحیح خود به آن نیازمند است. بنابراین خود عقل از طریق حفظ تمامیت خویش،معیار درست قضاوت کردن را در خویش دارد.این تمامیت نیز با برآورده ساختن مهم‏ترین نیاز آن‏که حد اقل هماهنگی‏ درونی است،حاصل می‏شود.بدون چنین هماهنگی، دیالوگ تبدیل به عرصه قیل و قال‏های آشفته بین‏ طرف‏های بی‏ارتباط با یکدیگر می‏شود.آن‏چنان که آرنت‏ می‏گوید:«اگر می‏خواهید فکر کنید باید مطمئن شوید که‏ رابطه بین دو طرف دیالوگ خوب باشد و با یکدیگر دوست‏ باشند،بهتر است(آنچنان که سقراط می‏گوید)در دیالوگ‏ متحمل شکست شوی تا این‏که مرتکب عمل اشتباه کردی، چرا که بعد از آن این امکان برای تو هست که دوست طرف‏ شکست خورده باشی.»

قوه قضاوت فرآیند تفکر را از عالم نادیده درونی به عرصه‏ زندگی،روابط روزمره آدم‏ها در جوامع و روابط دو طرفه‏ می‏برد.قوه قضاوت،سکوت تفکر،آن پرسش و پاسخ نهفته‏ درونی را از عرصه ذهنیت محض بیرون آورده و به عرصه‏ روابط بین انسان‏ها می‏آورد.

گاه هنگام فکر کردن تصور می‏کنیم خودمان هستیم و افکارمان،ولی این وضعیت برای همیشه ادامه پیدا نمی‏کند. بالاخره افکار،منفذی به بیرون خواهند جست و در قالب‏ خوب یا بد تجسم پیدا خواهند کرد.آرنت می‏گوید:«تجلی گاه‏ جریان فکر،دانش نیست بلکه توانایی ما در تمییز صحیح از غلط و زیبا از زشت است».«عقل ارائه دهنده و زمینه‏ساز توجیه اخلاقی و زیبایی شناختی برای قوه قضاوت است.آن‏ نوع قضاوتی که لا اقل در مورد خودم حتی آنگاه که به ضرر من است،مرا به راه درست رهنمون شده و از فاجعه جلوگیری‏ می‏کند».آرنت هیچ‏گاه به تفصیل برای ما شرح نمی‏دهد که‏ عقل برای ما چه می‏کند.

او جرات نمی‏کند چنین حقایقی را در اختیار ما نهد،چرا که‏ هرکدام از آن حقایق،خود در معرض نقد همین عقل هستند. آنچه در زیر لایه‏های نظریه آرنت مبنی بر قدرت اخلاقی و زیبایی شناختی عقل می‏یابیم،هرچند خدشه‏دار ولی قانون‏ راهنمای مهمی است.حقایق نصفه نیمه(همچون نقش‏ مهم ولین ه سرنوشت‏ساز آرزو)و ملاحظات پراگماتیستی‏ (مثل جست‏وجوی ابزار برای برآورده کردن برای ارتقا دادن به‏ وحدت درونی خود آگاه غلبه کند.آن وحدتی که به ما اجازه‏ نمی‏دهد تبعات درازمدت اعمال،اعتماد و وظیفه اجتماعی و ارزش«دیگری»را از نظر دور نگه داریم.

نهایتا مکبث در نتیجه عدم به کارگیری قوه عقل مرتکب‏ عمل شر می‏شود و به رغم تفکر اخلاقی اولیه‏اش با«گفته‏های‏ خالی از رایحه عقل لیدی مکبث»تطمیع می‏شود.بنابر گفته‏ آرنت،لیدی مکبث فاقد قوه عقل است،چرا که فقط ارضای‏ سریع خواسته‏های خویش را در نظر دارد و مکبث را در تلاش‏ برای کسب یک نظرگاه وسیع‏تر ناکام می‏گذارد.خانم آرنت‏ با مطرح کردن این مسئله که شر فرومایگان رایج‏ترین نوع‏ ممکن است،مستقیما ناشی از عدم به کارگیری عقل باشد، رویکردی جالب توجه به این مسئله دارد.

داستان مکبث می‏تواند بیانگر این نکته باشد که شر در بسیاری از ظهورات خودش(حتی در آن مواردی که ممکن‏ است کسی فکر کند ناشی از شرارت است تا ناخواستگی)، نشات گرفته از بی‏فکری است و به‏طور مشخص ناشی از این‏ است که فکر نمی‏خواهد افق دید خود را گسترش داده و مسائلی را در نظر آورد که در تصمیمش موثر خواهند بود.اگر عقل فصل ممیز انسان است و لازمه رسیدن به هماهنگی در عقل تعمق در مورد مسئله مبتلا به است،پس عقل امن‏ترین‏ ملجا برای انسانی است که بدون مرجعیت و سرسپردگی‏ [مثلا در برابر مرجعی ما بعد الطبیعی‏]می‏خواهد از اثر غیر دوراندیشانه آرزو اجتناب کند